

خدا حافظ ای قصه عاشقانه
خدا حافظ ای آبی روشن عشق...

رمضان آمده بود تا از عشق و نیاز و استغنا بگوید. که دلتنگی مان را بشوید و غفلت روزمرگی مان را. رمضان آمده بود تا جاری کند نمازمان را در کوچه های نیاز.

در تنگنای روزمرگی، از پشت جاده های تاریک گناه و وسوسه، به دست های پر نیازمان آموختیم که تنها رو به آسمان بی کران کرامت و مهربانی تو گشوده شوند و در ورای سیاه ترین لحظه های تنهایی، به امید نور روشن درگاهت، به انتظار بنشینند. بهار کبریا، شاخه های بلوغش را بر پنجره شهود ما گستراند و عطر دل انگیز ملکوت را بر ما ارزانی داشت.

بوی وداع می آید...

دستان بی نهایت خداوند، سفره مهمانی یک ماهه را جمع می کند تا گستره ای نامتناهی بر اشتیای انسان، عرضه دارد. تصرف در متن فطر، امضایی است که بر کارنامه رمضانی هر عاشق زده خواهد شد. سایبان مهربانی خداوند؛ گسترده تر خواهد شد و روشنای ازلی هدایتش، تداوم خواهد داشت. این، همان بشارتی است که پیامبر فطر، به ابلاغش مبعوث شده است.

بوی وداع می آید...مسافر، به مقصد رسیده و بار، به منزل. کاروان رمضان، در منزل فطر، توقف کرده است. ساربان یگانه، کوله بار را در تجرد روح مسافر، به فراسوی سبکبالی می خواند و این، آغاز نزول آرامش در بلوغ دل او خواهد بود.

چه عیدی بالاتر از این ابتدای متعالی؟! چه جشنی دلشین تر از تبسم به روی دقایق فطر؟!

خدای من...به نماز می ایستم و پنج تکبیر می زنم بر دنیا...و هر آنچه مرا از نوازش نسیم رحمت دور می سازد. می خواهم پایان میهمانی ات، آغاز آشنایی تازه ام با تو باشد.

اکنون به مدد گذر از باغستان رمضان، رایحه گل های تازه عبودیت را آن چنان در سر دارم که بییدارتر از همیشه، می بینم. چه شیرین است طعم میوه های آسمانی تو، آن هنگام که دست بر قنوت نماز عید بر می داریم و تو را زمزمه می کنیم: **أَنْ تُدْخِلَنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ...**

دارد به خنده چشم جهان باز می شود یعنی که عید فطر تو آغاز می شود

الهی! نگذار که روزهای بعد از این، عطر پاک رمضان را در یادها گم کنیم...

دردعاهای خیر؛ یکدیگر را از یاد نبریم
روابط عمومی دانشکده داروسازی مشهد